

هرمنوتيك

هر چند که بعد از مبحث حجیت ظواهر کتاب برای مخاطبین و غیر مشافهین، جایی برای این مبحث باقی نمی‌ماند، ولی لازم است به دنبال بحث از روشهای تفسیری، این روش مورد ارزیابی و نقد و بررسی قرار گیرد.

هرمنوتیک واژه‌ای یونانی و از ریشه (هرمنیا) گرفته شده است. هرمنیا به معنای باز گرداندن سخن به زبانی صریح و شفاف به قصد سهولت فهم است. برخی معتقدند این واژه از نام «هرمس» خدای یونانیان باستان اخذ شده است، خدائی که زبان و گفتار را آفریده و پیام آور خدایان می‌باشد.

معنای لغوی این واژه هنر تفسیر یا تفسیر متن است. و در اصطلاح به ارتباط بین متن و واقعیت زمانی و مکانی آن اطلاق می‌شود.

(آگوست ولف) در تعریف هرمنوتیک می‌گوید:

هرمنوتیک علم به قواعد کشف اندیشه مؤلف است.

«شلایر ماخر» نیز می‌گوید:

هرمنوتیک روش جلوگیری از بد فهمی متن است.

پل ریکور مهمترین و آخرین نماینده هرمنوتیک، در سخنرانی که در ماه مه ۱۹۷۳ در سمینار الهیات دانشگاه پرینتون ایراد کرد در تعریف هرمنوتیک چنین گفته است:

من این تعریف را تعریف کارآمدی از هرمنوتیک تلقی می‌کنم: هرمنوتیک نظریه عمل فهم در جریان روابطش با تفسیر متون است. «جی سی دان هاور» اولین کسی است که در سال ۱۶۵۴ میلادی هرمنوتیک را به عنوان نام کتاب خود که روشهای تفسیری کتاب مقدس و کتب ادبی را بررسی می‌کرد، برگزید.

بعدها و در پی جدائی علم از دین، روش هرمنوتیک برای تفسیر کتب مقدس، گسترش بیشتری یافت و مخصوصا پروتستانها برای آنچه که آن را اصلاح دین می‌نامیدند، جان دیگری به آن بخشیدند. آنان مرجعیت کلیسا را برای تفسیر کتاب مقدس نپذیرفتند و بر این اعتقاد بودند که هر فردی می‌تواند کتاب مقدس را بفهمد و فهم او برای خودش حجت می‌باشد.

«فردریش شلاپر ماخر» که به عنوان پدر هرمنوتیک مشهور شده است تئولوگ پروتستان محسوب می‌شود.

البته قبل از او افرادی چون «ارنستی»، «آست» و «آگوست ولف» نیز مباحث هرمنوتیکی داشتند ولی ماخر اولین کسی است که هرمنوتیک را به عنوان دانش مستقل مطرح کرد.

بعد از ماخر، «ویلهلم دیلتای» در قرن هیجدهم، هرمنوتیک را به عنوان روشی بنیادی در علوم انسانی قرار داد.

«مارتین هایدگر» در قرن نوزدهم، هرمنوتیک را از روش‌شناسی خارج ساخت به طوری که هستی‌شناسی را هم در بر گرفت.

شاگرد هایدگر «هانس گیورگ گادامر»، را او را ادامه داد و هرمنوتیک فلسفی هایدگر ترویج داد. وی در سال ۱۹۹۰ هرمنوتیک را در حوزه کلام منتشر ساخت. گادامر، هرمنوتیک را ترکیب افق فهم مفسر و متن و یا افق فرهنگی گذشته و حال می‌دانست.

امروزه هرمنوتیک از این پا فراتر گذاشته و به دانشی اطلاق می‌شود که تفسیر متن، تفسیر حوادث تاریخی، تفسیر عواطف و احساسات و غیره را در بر می‌گیرد. با توجه به این تاریخچه، به طور کلی می‌توان به وجود سه دوره برای این دانش پی برد. دوره اول از حیات هرمس شروع و تا میلاد حضرت عیسی مسیح علیه‌السلام ادامه می‌یابد. دوره دوم که یا دوره میانه از ابتدای تاریخ مسیحیت آغاز و تا سده هفدهم را شامل می‌شود. دوره آخر نیز از شلایر ماخر (۱۷۶۸) تا پل ریکور را در بر می‌گیرد. البته دوره سوم را می‌توان به دو مرحله قسم کرد و بخش نخست این دوره را هرمنوتیک کلاسیک یا روماننتیک و بخش دوم را هرمنوتیک جدید نام نهاد. در یک ارزیابی دیگر می‌توان دو اصطلاح عام و خاص برای این دانش مطرح نمود. دانش هرمنوتیک در اصطلاح عام دانشی کهن و با سابقه بوده و ریشه آن به تأویل کتب مقدس بر می‌گردد. بنابراین دانش، هر بحثی که مرتبط با تفسیر متن است و یا قاعده‌های کشف مراد مؤلف را بیان می‌نماید، تا به حقیقت معنا و مراد او برسد، در حوزه دانش هرمنوتیک قرار می‌گیرد. ولی از قرن هجدهم این دانش با نگارش و نشر کتاب «هرمنوتیک قدسی» نگاشته «یوهانس راینباخ» وارد مرحله‌ای تازه گردید، ایشان تز «لزوم انطباق تفسیر با متن» را ارائه دادند و بدین ترتیب معنایی خاص برای هرمنوتیک مصطلح شد. فرق این دو اصطلاح در این است که مطابق اصطلاح اول، مراد مؤلف از متنش دست یافتنی بود. بر این اساس در بین تفاسیر مختلف از متن، یک تفسیر که شرایط خاص را داشت پذیرفته می‌شد و صحیح قلمداد می‌گشت و مراد مؤلف شمرده می‌شد. اما بنابر معنای دوم، اساساً معنای اصیل برای متن وجود نخواهد داشت، و لذا کشف مراد مؤلف امکان‌پذیر نیست، چرا که مفسر در حصار تاریخ گرفتار است و از

پیش فرضهای خود در فهم متن بی بهره نیست. پس چون مراد ماتن روشن نیست، متن همان را می‌گوید که مفسر فهمیده است. پس با این وصف هر متنی در حصار تاریخ صدورش گرفتار است و قرانت صحیح در عصر صدور آن متن، قابل سریان در تمام تاریخ نیست و امروزه قابل عرضه نمی‌باشد، مخاطبان کنونی متن، آن را با واقعیت‌های موجود عصر خود می‌سنجند و به شکل دیگری آنرا قرانت می‌کنند.

مطابق این روش، آیات قرآن و سنت رابطه دیالکتیکی با واقعیت‌های زمان نزولشان دارند، این متون از وقایع خارجی اثر پذیرفته و همچنین اثر بخشیده‌اند. به بیان دیگر، واقعیات موجود در عصر نزول قرآن، موجب شده آیاتی چون آیات حجاب، ارث، دیه زنان و... نازل گردد و البته این آیات نیز باعث شد تا حجاب، ارث، و دیه زنان آن عصر که مورد بی مهری زمانه خود قرار گرفتند، شکل جدید یابد.

با این وصف هر منوتیک می‌تواند با قرانت جدید خود از همان متون قدیمی، بسیاری از معیارهای پیچیده حیات بشر را حل نماید. بر این اساس، شواهد تاریخی قرآن و عناوینی چون جن، شیطان، شرک، کفر، نفاق، ارتداد و... احکام فقهی چون ارث، دیه، حدود، تعزیرات، شهادت و قضاوت و... منحصر به ظرف زمان و مکان خود از قبیل ضعف اسلام، اضطراب رهبران از نابودی آن، وضعیت بسیار نامطلوب زن قبل از اسلام و ورود به عرصه‌ای جدید با آرامش و طمانینه، تنبیه متجاوزان به حقوق مردم و... بوده‌اند و اینک که اسلام قدرتمند است و با خروج برخی از دین دچار مشکل نمی‌شود و یا حکم دمکراتیک در مورد زنان، موجب ایجاد شوک در جامعه نخواهد گشت و تنبیه سارق به غیر از قطع ید امکان‌پذیر است، می‌توان با قرانتی جدید، آنچه که با گذشته متفاوت بوده‌است، از اسلام یافت. بر این اساس، روش هر منوتیک پا را از یک روش تفسیری فراتر گذاشته و داخل

حوزه کلام و فلسفه شده است، بنابراین ایده، هیچکدام از برداشتهای دین قداست ندارند چون زاینده تفکر انسان هستند و هیچکدام نمی‌توانند به عنوان دین خود را معرفی نمایند، اشعری تفسیری از دین داشته که معتزلی و امامی آن را نمی‌پذیرد و...

یکی از رهروان این مسیر در آغاز کتابش «من النص الی الثوره» می‌نویسد: اگر در گذشته قرانت نص را با بسمله شروع می‌کردند، ولی من کتابم را با نام امت یا سرزمین خود آغاز می‌کنم چرا که این مقتضای عقل من و واقعینهای موجود است.^۱ دیگری می‌گوید:

تشیع و تسنن دو قرائت از اسلام هستند که به يك اندازه تاریخی و قابل توجه و جدی هستند و قبض و بسط در آنها جاری است.^۲

و به عنوان راه حل اختلافات موجود بین شیعه و سنی می‌گوید: هر چه در يك مذهب از پنج مذهب فقهی (جعفری، حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی) جایز شمرده می‌شود، همه را حلال و جایز بدانید و به دیگری طعن نزنید و او را به بدعت متهم نکنید.^۳

و نیز می‌افزاید:

معارف دینی مربوط به هر دسته‌ای در همان عصر و زمان حاکم می‌باشد و در زمانهای دیگر بواسطه تغییر و تحولات، و تغییر جوامع، آن معارف کارائی خود را از دست داده و باید جای خود را به معارف جدید بدهد، آنچه در قرآن و اخبار و احادیث آمده غیر از موارد عبادات محضه که چه بسا اثرات خفیه‌ای داشته باشد بقیه همه روش هستند، اسلام می‌خواهد دزد تنبیه شود. در يك عصری با قطع و امروزه هر چه بهتر است و همینطور در سایر ابواب فقه مانند

^۱ - من النص الی الثوره، ج ۱، ص ۷.

^۲ - سیاست نامه، ص ۳۵۱.

^۳ - همان، ص ۳۵۲.

خمس، زکات، امر، نهی و... پس راه حل بازسازی اسلام برای تطبیق باشرایط روز کافی نیست، پاره دوزیهای درون فقهی کفایت نمی‌کند، مادامی که مبانی اصولی ما، مبانی پیشین باشند از این رفوهای موضعی در درون فقه کاری ساخته نیست، همانطور که طب را، با طبع سوداوی و صفراوی نمی‌توان پیش برد، باید در علم کلام تغییرات جدی ایجاد کنیم، ما باید راه خود را در مورد خدای بشر و رابطه بین خدا و بشر و جایگاه دین و انتظار اتمان از دین و نسبت بین حیات دنیوی و اخروی و عدالت و حق و سعادت بشر از نو تعریف کنیم، فقه از کلام مشروب می‌شود و علت رکود علم فقه، رکود علم کلام بوده است.^۱

همچنین در مورد امکان ناپذیر بودن حکومت بر اساس فقه می‌گوید:

فقه یکی از ابعاد دین است در حالیکه حکومت دینی، حکومتی عادلانه است و عدالت را باید از خارج دین تعریف کرد. وقتی حکومت بر طبق فقه باشد، عدالت و آزادی در آن در حد فقه محدود می‌شود و خارج از فقه عدل و آزادی وجود ندارد.

بنابراین دین طرح و روشی برای حکومت ندارد، و هر طرح جامع دینی برای حکومت به بن بست می‌رسد، چراکه دستورالعمل‌های شرعی و فقهی است و فقط جوابگوی بخشی از نیازهای دینی است.

پس حکومت ایدئولوژیک جوابگوی همه نیازها نیست و ایدئولوژی اسلامی چون مستلزم فهم واحدی از دین و تفسیر رسمی از آن است مردود است بر خلاف حکومت دمکراتیک که ریشه در فهم عمومی دارد و لذا مانع فهم این مردم نمی‌شود. پس خطر يك حکومت سکولار و غیر دینی از حکومت دینی که شهروندان را به اجبار وارد دین شوند بیشتر نیست.^۲

به نظر او خداوند دینی را به عنوان دستورالعمل تنظیم امور زندگی به بشر اعطاء نکرده است، بلکه دین راهنمایی است برای فراهم کردن نظم و سامان درونی

^۱ - سیاست نامه، ص ۲۶۱.

^۲ - ر.ک سیاست نامه، ص ۲۸۲.

که برای آخرت انسان لازم است.^۱
«نصر حامد ابو زید» از متفکران مصری در کتاب «مفهوم النص» که اخیراً به فارسی و به نام «معنای متن» ترجمه شده است، در پاسخ به این سؤال که آیا می‌توان متن دین را چون متن بشری دانست، می‌گوید: هر متنی که خواننده ندارد مرده است و با اینکه هیچ متنی نیست که مرده باشد و قرآن به خاطر قابلیت تأویل و اقبال مؤمنان به قرائت آن، مرده است ولی با این همه باید صریحاً اقرار کرد که پاره‌ای از آیات بویژه آیات مربوط به نظام برده داری و احکام فقهی آن صرفاً به شاهی تاریخی بدل شده‌اند.^۲

لازم به یادآوری است که ابو زید در دادگاه محاکمه شد و تکفیر گردید و حکم ارتداد وی و بینونت همسرش «ابتهال احمد کمال یونس» صادر گردید. البته بعدها حکم بینونت همسر لغو شد ولی حکم ارتداد به قوت خود باقی ماند.^۳
طبیعی است که هیچ کس وجود قرائت‌های گوناگون از يك متن را انکار نمی‌کند (هر منوتیک به معنای اول (که از آن به هر منوتیک کلاسیک یا هر منوتیک متن محور تعبیر شده است)). چرا که واژه‌ها و عبارات محدودند و انتظارات انسان مطابق گسترش علوم و فنون و افزایش کمی و کیفی نیازهای او نامحدود می‌باشد، و به همین جهت است که هر چه می‌گذرد بر حجم فرهنگ‌های لغت افزوده می‌شود، و واژه‌ها معانی گسترده تری می‌یابند و ضرب المثلهای جدیدی شکل می‌گیرند.
از سوی دیگر ظروف زمانی و مکانی صدور متن و نیز شرایط خاص اعم از فکری و فیزیکی مخاطب، در متن بی تأثیر نیست و لذا وجود رابطه متقابل بین متن و مخاطب انکار نمی‌شود.

^۱ - ر.ک. کیان، خدمات و حسنات دین، ۲۷، ص ۱۲.

^۲ - معنای متن، اقتباس از مقدمه حامد ابوزید بر ترجمه کتاب، ص ۴۰.

^۳ - همان، ص ۴۸۲.

به بیان دیگر، متنی بدور از پیش فرضها و پیش ادراکها وجود ندارد و در واقع متن اسیر زمان و فرهنگ حاکم بر زمانه صدور است.

در این راستا وظیفه محققین و متتبعین این است که لایه‌های روئین را کنار بزنند و با قرار گرفتن در عصر صدور متن، به مراد متکلم دست یابند و طبعا آنچه که آنان بدان دست پیدا کنند همان مقصود مؤلف خواهد بود و تا خدشه‌ای غیر قابل دفاع بر آن وارد نشود، مراد ماتن تلقی می‌شود. و البته اگر فهم دیگری بتواند فهم سابق را باطل نماید و فهم خود را برهانی نماید، کشف از عدم حقانیت فهم اول کرده و فهم دوم مراد مؤلف محسوب می‌شود. چرا که راهی غیر این نیست و با آمدن برهان جایی برای ذوق و استحسان باقی نمی‌ماند.

به عنوان مثال کسی به دیگری می‌گوید: پدر سوخته، علی الظاهر این عبارت ناسزا شمرده می‌شود ولی آیا روش هرمنوتیکی همین را می‌گوید؟ خیر، چرا که مؤلفه‌های مختلفی قابل تصور است که می‌تواند قرائتهای گوناگونی را بیافریند. مثلا اگر متکلم، شخصی وجیه و میانسال باشد و مخاطب او بچه‌ای خردسال از دوستان نزدیک او بوده‌باشد و نیز این عبارت را در ضمن احوالپرسی و با لحن نرم و لطیف و توأم با شوخی و اظهار ارادت بیان کرده‌باشد، مراد متکلم نه تنها ناسزا نیست بلکه بیان میزان بالای محبت او به پدر مخاطب است. اینک با وجود این قرینه‌ها ما می‌توانیم این قرائت را به متکلم نسبت دهیم و آن را قرائت صحیح بشماریم.

دین و متون مقدس دینی هم از این مقوله مستثنی نیست و بنابراین وجود قرائت‌های مختلف از دین امری پذیرفته شده‌است.

هر آیه و روایتی، مفهوم خاصی را افاده می‌کند که همان مورد نظر متکلم بوده او به گونه‌ای سخن گفته که مفهوم مورد نظرش را در قالب الفاظ معینی القاء کند. در طول اعصار این متن در بستر حوادث تاریخی قرار می‌گیرد و دچار تحول

می‌شود و معانی دیگری می‌یابد که چه بسا مورد نظر متکلم نبوده‌است و حتی خلاف نظر او تصور شود. شرح و حاشیه‌های گوناگون که بر کتب فقهی از فقهای متعدد نگاشته می‌شود و یا بیان چند رای از يك فقیه، گویای همین نکته است به طوری که اطلاق عبارت «مالا یرضی به صاحبه» به برخی شرحهایی که از مراد مؤلف دور به نظر می‌رسند، ضرب‌المثل شده‌است.

طبیعی است قرائت اولیه منسوب به مؤلف می‌باشد و انتساب سایر قرائت‌ها به وی صحیح نیست، بلکه همه اینها فرآیند افکار محقق جدید است، داستان او مثل شاعری است که با شنیدن بیت شعری، خودش ابیاتی را با همان وزن و قافیه می‌سازد، این شعر جدید، شعر شاعر جدید است، و شعر شاعر گذشته تنها سوژه‌ای برای زایش افکار شاعر جدید بوده و نه بیشتر.

پس این تعریف از هرمنوتیک نه تنها محل نزاع نیست، بلکه اصولیین در مباحث الفاظ که بخش عمده‌ای از مباحث اصول فقه را در بر می‌گیرد، به شدت هر چه تمامتر به آن پرداخته و با طرح مباحثی چون مباحث الفاظ و دلالت‌های آنها، متکلم‌شناسی، مخاطب‌شناسی، هستی‌شناسی، عرف‌شناسی، محیط‌شناسی، تاریخ‌شناسی، و... در ضمن عناوینی چون حجیت قول لغوی، حجیت ظواهر، نص و ظاهر، مدالیل لفظی و عقلی، اطلاق امر و نهی، مفاهیم عام، خاص، مطلق، مقید، ملازمات عقلیه، غیر مستقلات عقلیه، تعادل، تراحم و تراجیح، و... به آن پرداخته‌اند.

به طوری که هیچ فقهی بدون در نظر گرفتن تمامی این مؤلفه‌ها قادر به بیان فتوای شرعی نیست. او باید فضای صدور آیه و حدیث را با استفاده از مستندات تاریخی بازسازی

کند تا مقصود ذات باری و مراد معصوم علیه‌السلام را از متن ظواهر و حتی نصوص^۱ دریابد. بدیهی است چنین فهمی که در پی این مستندات عقلی به دست آمده، همان مراد واقعی شارع محسوب شده مگر اینکه قرائت دیگری بتواند با برهان و استدلال آن را خدشه دار کند.

پس اصولیین و فقهاء برای کشف مراد خداوند و معصومین علیه‌السلام در آیات و روایات،

اولاً: با طرح مباحثی چون حجیت ظواهر، قول لغوی و... به قواعد فهم ظهور می‌پردازند. و البته این امر صرفاً به لغت متن مورد نظر اختصاص ندارد و نتیجه حاصله برای تمام زمانها قابل اعمال است.

ثانیاً: با بررسیهای تاریخی ظرفیت مکانی و زمانی صدور متن را می‌یابند.

ثالثاً: با استفاده از این دو ابزار به بررسی متن آیه و حدیث می‌پردازند.

با این وصف کار عالم اصولی یافتن راه صحیح کشف مراد شارع از متن قرآن و روایات است. و در این بخش، علماء اسلامی قرن‌ها قبل از پیدایش مباحث هرمنوتیک به آن پرداخته و اندیشمندان زیر بنای فتاوی خویشتن را بر اساس همین روش پایه ریزی کرده‌اند.

محل نزاع

اما آنچه محل نزاع است، هرمنوتیک به معنای دوم (نئوکلاسیک و یا هرمنوتیک مفسر محور) است که از آن به هرمنوتیک جدید یا گادامر تعبیر می‌کنند. مطابق هرمنوتیک امروزی، متون مقدس، قرائتهای مختلفی دارند و هر انسانی به فرا خور پیش ادرارکهای خود، به قرائتی از آن می‌پردازد و البته هیچ کدام از قاریان

^۱ - نص عبارت است از: مفهومی واضح و مشخص از يك عبارت که احتمال خلاف آن نرود، ظاهر نیز نخستین مفهومی است از يك عبارت که به ذهن مخاطب متبادر می‌کند هر چند با دقتهای ادبی، عرفی، عقلی و شهودی، معنی یا معانی دیگری را درک کند.

قادر به فهم مراد مؤلف نیستند. پس دیدگاه مطلق برای متن وجود ندارد. «پل ریکور» می‌گوید: شناخت مطلق اسطوره‌های دروغین و ناممکن است و منازعه تفاسیر پایانی ندارد^۱ ایده «عدم تعین معنی‌ها» و یا «مرگ مؤلف» بر همین اساس شکل گرفته است، مطابق این ایده، هر متن به تعداد مخاطبان و مفسران، مؤلف دارد و تفسیر هر مفسری حق خواهد بود.

پس از بیان این مقدمه نقدهایی که به این روش هرمنوتیک وارد است مطرح می‌کنیم.

۱- دانش هرمنوتیک دانشی غربی و در مورد کتب مقدس خودشان بوده است. می‌دانیم مسیحیان به قدسی بودن کتاب خود اعتقاد ندارند، آنان بر اساس تثلیث و فرزند خدا شمردن حضرت عیسی علیه‌السلام، معتقد به این نیستند که آن حضرت کتابی داشته است. بلکه کتابهای انجیل فعلی تألیف حواریون آن حضرت بعد از حداقل سی سال (۶۰ میلادی) از عروج حضرت عیسی علیه‌السلام می‌باشد. و این باور در مورد قرآن که کتاب الهی تحریف نشده است، صادق نیست.

۲- حوزه هرمنوتیک تنها متونی را در بر می‌گیرد که در اختیار بشر باشد. یعنی همانطور که امور طبیعی به مقتضای خود به حرکت خویش ادامه می‌دهند، و تفسیر و تحلیل ما تأثیری در کم و کیف حرکت آنها ندارد و لذا هرمنوتیک را به آنها راهی نیست، این دانش در مقولاتی چون کلام که خارج از حیطه بشر است و انظار و آراء انسان در آن دخالت ندارد، راهی ندارد. چرا که ارائه رای جدید در این حوزه مستلزم این است که مفسر خود را در جایگاه خالق، رازق، راحم و... قرار دهد و تمام شرایط او را درک کند، تا بتواند کلام او را بفهمد، در حالیکه این برای احدی امکان‌پذیر نیست.

به بیان دیگر قرآن و سنت مصنوع بشر نیستند، و لذا زمانی نمی‌باشند و منحصر به زمان خاصی نخواهند بود. به عبارت دیگر بخشی از آیات و احادیث، عناوین کلی و قضایای حقیقی هستند که قابل تسری به تمام ازمنه می‌باشند، این آیات بخش عظیمی از قرآن را تشکیل می‌دهند، اما برخی از این عناوین، قضایای خارجی بوده که با اشاره با واقعیت‌های خارجی مطرح شده‌اند، قرآن کریم خود دستور به تعقل داده است و عدم تدبر را به شدت مورد نکوهش قرار داده است، انسان با بهره‌گیری از استانداردهائی که برای فهم متن لازم است به تفسیر و تحلیل آن می‌پردازد و فهم او به عنوان دین و نه فهم دینی شخصی، حجت است، چه اینکه در غیر این صورت به تعداد انسانها دین وجود می‌گیرد، و قانون واحدی باقی نمی‌ماند.

۳- روش هرمنوتیک حد و مرز خاصی ندارد و آنچه برخی در استثنای عبادات مطرح کرده‌اند صحیح به نظر نمی‌رسد، چرا که عقل تنها وجوب شکر منعم را مطرح می‌کند، و شیوه عبادات و شکر بستگی به فهم و قرائت هر شخصی از متون دارد. بنابراین همانطور که خمس و زکات جای خود را به عوارض و مالیات می‌دهند، نماز، روزه و حج نیز جای خود را به تشکری مجعول دست بشر خواهند داد.

۴- شکی نیست که هر فهمی از دین، فهم دینی است و نه خود دین، ولی بی

^۱ - ر. ک. زندگی در دنیای متن، نوشته پل ریکور، ترجمه بابک احمدی.

تردید تا فهم دیگری آن را با برهان رد نکند و فهم صحیح را جایگزین آن ننماید،

همان دین محسوب می‌شود، چرا که متن دینی، کتاب قانون برای انسان است و فهم او تا زمانی که فهم رقیب و غالب نداشته باشد، حجت است. اگر این فهم حجت تلقی نشود و هیچ معرفت دینی اصالت نداشته باشد و هیچ اصل مقدسی شکل نگیرد، اعتقاد به آنها هم الزامی نخواهد بود و این همان سکولاریزم است.

نتیجه اینکه قائل به هرمنوتیک، آزاد اندیشانه تمامی متون دینی را تحلیل می‌کند، و به واسطه اصیل نشمردن فهم خود، فهم دیگران را برای خودشان معتبر می‌شمارد، و لذا اصل «تبری» برای او مفهومی ندارد و همزیستی و گفتگو تنها برای تغییر برداشتها بوده و جنگ، جدال و مناظره غیر معقول محسوب می‌شود. ۵- همان طور که گفته شد فقیه از ابزارهایی برای استنباط حکم شرعی از قرآن و سنت بهره می‌برد، یکی از این ابزارها توجه به شرایط صدور متن، مخاطبین اولیه، میزان فهم آنان، تاریخچه موضوع و... است، و هیچ فقهی با صرف آیه و روایتی بدون توجه به آنچه که گفته شد، فتوا نخواهد داد. فهم او از دین برای کسی که به حد وی نرسیده است تابنواند استنباط حکم شرعی کند حجت محسوب می‌شود و این چیزی جز توجه جاهل به عالم نیست و آنچه برخی در مورد مرجعیت دین گفته‌اند که:

فهم دین معرفت بشری است و در معرفت بشری مرجعی وجود ندارد و قول هیچکس حجت تعبدی نیست و فهم تعبدی از دین بی معناست و مسؤلیت نهایی با خود شخص است که تفسیری را بپذیرد یا نپذیرد.^۱ این سخن عاقلانه و عالمانه به نظر نمی‌رسد چرا که همین جمله را در بر می‌گیرد و با این وصف هیچ اصل موضوعه‌ای که انسانها بر اساس آن بر محوری گرد آیند، محقق نمی‌شود.

۶- نتیجه هرمنوتیک، نفی جاودانگی اسلام است، چرا که در نگاه هرمنوتیک، دین محدود به بستری خاص از زمان می‌باشد و ادعای اکملیت، اتمیت و خاتمیت آن منحصر به زمانه ظهور خود است و هرگونه معارفی که وضع کند، در ارتباط با وقایع محقق شده در همان عصر بوده و برای همان عصر معتبر می‌باشد. دکتر حسن حنفی از مصریهای معتقد به هرمنوتیک می‌گوید: امروزه تعقل ما برای رسیدن به هدف رسالت کافی است، اینک زمان نبوت به پایان رسیده و زمان عقل فرا رسیده است.^۲

استفاده از سنت

برخی هم برای اثبات این شیوه تفسیری دست به دامن سنت نیز شده‌اند و از برخی فرمایشات معصومین علیهم‌السلام، به همین نتیجه رسیده‌اند. مثلاً رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

رب حامل فقه لیس بفقیه، و رب حامل فقه الی من هو افقه منه^۳

^۱ - سیاست نامه، ص ۳۵۷.

^۲ - ر.ک. من النص الی الثوره، ص ۷ به بعد.

^۳ - کافی، ج ۲، ص ۴۰۳.

همچنین حضرت امیر علیه السلام در مورد شیوه بهره‌گیری از قرآن فرموده‌است:
ذک القرآن فاستنطقوه و لکن لا ینطق^۱
و نیز می‌فرماید:

^۱ - نهج البلاغه، خ ۱۵۸.

هذا القرآن انما خط مستور بين الدفتين لا ينطق بلسان و
لابد له من ترجمان و انما
ينطق عنه الرجال^۱

و نیز حضرت به ابن عباس وقتی او را برای نصیحت خوارج فرستاد فرمودند:
لا تخاصمهم بالقرآن فان القرآن حمالة ذو وجوه تقول و
يقولون^۲

و نیز در جنگ جمل وقتی پند و اندرز عمومی و خصوصی حضرت امیر علیه السلام
فایده‌ای نبخشید و سپاه بصره را از جنگ باز نداشت امام علیه السلام باستناد به آیه ذیل
جنگ را شروع کردند:

وَ اِنْ كَذَّبُوا اِيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِيْنِكُمْ
فَقَاتِلُوا اُمَّةَ الْكُفْرِ اِنَّهُمْ لَا اِيْمَانَ لَهُمْ
لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ^۳

حضرت علیه السلام حکم آیه شریفه از جنگ با مشرکین قانون شکن را به مسلمانان
عهد شکن، سرایت داده است.

عمار یاسر نیز هنگام جهادش چنین رجز می‌خواند:

نحن ضربنا علی تنزیه، فالیوم نضربکم علی تاویله .^۴

این شکل استفاده از آیات و روایات، مفهوم این نکته است که قرائتها و اجتهادها
در دین مختلفند و هیچکدام از آنها در تمام اعصار قدسیت ندارد.

در پاسخ این استدلال باید گفت: آنچه این نصوص در پی آن هستند، این است

که فهم متن دینی به دو چیز محتاج است اول آنکه: باید از راه صحیح و از طریق

کسانی که معرفت قوی‌تری نسبت به آن دارند به دست آید. ثانیاً: فهم متن دینی

مستلزم تدبیر و تفقه جدی است و هر کس به قدر تدبیر خود می‌تواند زوایای

ژرف‌تری از آن را کشف کند. چون مجموعه‌ای از اطلاعات ذخیره شده بر لوح

فشرده رایانه با فایل‌های مترتب بر هم است که کاربر براساس توان خود فایل‌ها را یکی

پس از دیگری می‌گشاید و اطلاعات مورد نیاز خود را از آنها می‌گیرد.

علاوه اینکه روایت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله «حامل فقه» نه تنها دلالت بر حجیت فهم
فقیه دارد بلکه به فقاہت متدبرانه راهنمایی می‌کند.

حدیث «فاستنقطوه» به این معناست که قرآن کریم محتاج به تدبیر و تأمل است

و تا تدبری صورت نپذیرد معنای آن آشکار نمی‌شود، نه اینکه انسان در پاسخ

شرایط زمانه، چیزی بیندیشد و قرآن را مجبور نماید که به همان نطق نماید.

حدیث «مستور» نیز اعتبار تفسیر قرآن را بیان می‌کند، و این خلاف آن چیزی

است که هرمنوتیک می‌گوید و فهم را بی اعتبار می‌شمارد. علاوه اینکه نهایتاً

فرمایش حضرت «ینطق عنه الرجال» اجتهاد در آیات را مشروعیت می‌بخشد،

^۱ - همان، خ ۱۲۵.

^۲ - همان، نامه ۷۷.

^۳ - توبه / ۱۲.

^۴ - بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۲۱.

چیزی که هرمنوتیک آن را معرفت نسبی شمرده و برای دیگران غیر معتبر می‌داند. حدیث «ذو وجوه» که به ترك مجادله با خوارج به وسیله قرآن، پرداخته است، نیز به این معناست که قرآن احتمالات زیادی دارد و خوارج وقتی وجهی را از ابن عباس بشنوند به وجه دیگر همان آیه استناد می‌کنند و استناد ابن عباس را مخدوش می‌دانند.

این جمله نه تنها مفهم این نکته نیست که همه وجوه قرآن درست است بلکه عکس آن را بیان می‌کند زیرا بر این اساس فهم خوارج از قرآن فهم باطلی است و آنان فهم باطل خود را در مقابل فهم حق ابن عباس قرار می‌دهند.

علاوه بر آنچه گفته شد احادیث فوق مستثنی از متن مرتبط با واقعیت عصر صدور آنها نیستند ، و روش هرمنوتیک مانع از آن است که از متنی که ویژه عصری خاص است، قواعد کلی استخراج کرد، پس این ایده نقض روش هرمنوتیک است. به بیان دیگر نمی‌توان پذیرفت که متون گذشته مرتبط با عصر خود باشند ولی این روایات مربوط به تمام اعصار شوند و در همه زمانها جاری گردند.